

بررسی تحلیلی ظرایف و اشارات داستان حضرت موسی و خضر(ع) بر مبنای روایات تفسیری فریقین*

عبدالله میراحمدی**

فرشته طالبی طرقی***

چکیده

روایات معصومان(ع) با تبیین ظرایف و ریزه‌کاری‌ها، نقشی مهم در شاکله معرفتی مسلمانان داشته است و زوایای پنهان برخی موضوع‌ها را روشن می‌کند. در داستان مشهور ملاقات حضرت موسی(ع) و شخص عالم بنی‌اسرائیل که نماینده تشریح و تکوین الهی هستند بسیاری از جزئیات بیان نشده که در روایات، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف یاد شده‌اند. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی به بیان ملاک اعتبارسنجی روایات تفسیری به گونه‌های روایات تفسیری ناظر بر ظرایف و اشارات داستان موسی و خضر(ع) پرداخته شده است. همچنین دیدگاه‌های مختلف راویان درباره آن ظرایف و ریزه‌کاری‌های داستان را با بهره‌گیری از سخنان و سیره معصومان(ع) و دخالت دادن آن در جریان فهم کلام الهی بررسی می‌کند. با وجود آسیب‌های مبنایی در سستی برخی از احادیث در کتب تفسیری روایی و نیز آسیب جعل در روایات ناظر به قرآن به ویژه در عرصه شأن نزول و تأویل‌های غالبانه، ارائه این روایات، برای تبیین مقاصد آیه‌های قرآن و پرده برداری از لایه‌های ژرف آن می‌باشد. با بررسی جزئیات داستانی قصه حضرت موسی و خضر(ع)، به معرفی شخصیت آنها پرداخته شده است. همچنین جایگاه خضر(ع) در نبوت و ولایت، برتری علمی و ولایی او بر موسی(ع) و تعارضش با اولوالعزم بودن او و کیفیت آشنایی آنها از حوزه روایات بررسی شده است. در ادامه نیز اختلاف‌های روایی که در پیام و هدف داستان موثر واقع شده‌اند، بیان شده و روشن گردید که در چه مواردی عناصر برجسته و در چه عناصری کم‌رنگ می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: حضرت موسی(ع)، حضرت خضر(ع)، روایات تفسیری، گونه‌شناسی روایات، تحلیل ظرایف و اشارات.

* تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۲۵

** استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

*** دانش‌پژوه سطح چهار تفسیر تطبیقی، موسسه آموزش عالی حوزوی رفیعه المصطفی(ص)

۱) مقدمه

برخی را عقیده بر آن است که فهم قرآن به هیچ‌کس و هیچ چیز دیگر محتاج نیست چه قرآن خود را تبیان همه چیز دانسته است. طبیعی است که تفاوت اساسی در مخاطبان و گونه استفاده آنان از معارف قرآنی و دستیابی به گوهر معنایی آن و راهیابی به محضر والای آن، ما را با گونه‌های متفاوت فهم و درک معارف روبرو سازد که برخی به راحتی قابل دستیابی هستند و برخی برای غیر معصومان دست نیافتنی جلوه می‌کنند.

استفاده از روایات برای درک و فهم آیات در موارد گوناگون می‌تواند تحقق پذیرد. از جمله بیان ظرایف و جزئیات داستان‌ها که بسیاری از مطالب و معارف قرآنی به گونه کلی و بدون تفصیل و شرح ذکر شده و جزئیات و ظرایف آن بیان نشده است.

در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف به این موضوع اشاره شده که حضرت موسی(ع) به دستور جبرئیل، به کنار صخره‌ای می‌رود تا با شخصیتی که عالم‌تر از آن حضرت است، ملاقات کند و از علم او بهره جوید. همچنین در متون تفسیری ذیل همین آیات با استفاده از برخی روایات و منابع تاریخی به دلیل نوع حوادث و وقایع و اعمال به ظاهر خلاف عرف و عادت این امکان را فراهم کرده که این داستان از زوایای مختلف نقد و تحلیل شود. در تورات هم به آن اشاره شده و کتب قصص انبیاء، تاریخ انبیاء نیز به شرح آن پرداخته‌اند. در این میان، در کتاب «اسرار العشق: تفسیر سوره یوسف آیات مصاحبه خضر و موسی(ع) و منتخبی از مثنویات و غزلیات و منظومه روح العرفان» اثر اسد الله ایزد گشب به این داستان از جنبه عرفانی پرداخته شده است.

مقالاتی مانند «تأویل در قرآن با نگاهی به داستان موسی و خضر(ع)» از علی حیدری؛ «تحلیل ادبی زبان داستانی موسی(ع) و خضر از منظر نظام‌های گفتگومانی» از فریده داوودی مقدم؛ «دلالت‌های تربیتی داستان موسی و خضر» از زهرا محققیان و مقاله «تحلیل بوطیقای قصه موسی و خضر در مثنوی و کشف‌الاسرار» از مصطفی گرجی از دیدگاه ادبی،

تربیتی و عرفانی به این داستان پرداخته شده است. ولی تا کنون از دیدگاه روایات به صورت مبسوط به این موضوع پرداخته نشده است. به همین سبب، این نوشتار در پی آن است تا با تفحص در سلوک رفتاری دو پیامبر الهی، یعنی حضرت خضر و موسی(ع) به بررسی جزئیات داستانی این قصه با نگاهی از حوزه روایات پرداخته و اختلاف‌های روایی هر یک را که در پیام و هدف داستان موثر واقع شده‌اند، بیان کند. همچنین روشن گردد منظور از موسی(ع) در این آیات چه کسی است؟ و چرا شخصیت عبد الهی به صورت ناشناس آمده و چه جایگاهی از نظر مقام و علم داشته است؟ کیفیت آشنایی پیامبری اولوالعزم با خضر(ع) چگونه بوده است و در چه مواردی برجسته و در چه مواردی کم‌رنگ می‌شوند؟ به همین دلیل، بررسی در روایات تفسیری دارای اهمیت خاصی است.

۲) ملاک‌های اعتبارسنجی اخبار تفاسیر

به دلیل فاصله بیش از هزار ساله ما از سنت پیامبر(ص) و خاندانش، نیازمند حکایت‌گرانی برای وصول به آن هستیم، این حکایت‌گران هر گاه ما را از وجود گفتار و رفتاری از معصومان مطمئن سازند، می‌توانیم از حکایت آنان بهره بجوییم و آن را در عرصه‌های مرتبط و متناسب، از جمله تفسیر قرآن بکار بگیریم. نکته مهم حصول اطمینان از وجود چنین سخن و کرداری است، خواه از طریق خبر و روایت و خواه از طریق قرینه‌ها و شهود معرفت. در عرصه تفسیر نیز تنها روایاتی حجت هستند که به صورت متواتر و طریق مطمئن رسیده باشند که دلیل این سخن سیره عقلا می‌باشد. (مسعودی، ۱۳۹۵: ۱۱۲/۱-۱۱۳)

در اعتبار خبر متواتر که اطمینان آورند، اختلافی نیست اما در مورد اعتبار خبر واحد باید توجه داشت که به نظر اکثر علما، خبر واحد، یقینی و علم‌آور نبوده بلکه مفید ظن است. (مظفر، ۱۳۸۰: ۳۳۰) علامه نیز در این زمینه می‌نویسد: «در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است اینست که خبر واحد موثق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آنها اعتبار ندارد.» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۶۱/۱) او درباره خبر واحد

می‌نویسد: «خبر واحد حجت نیست، مگر آنکه همراه با قرائن مفید علم باشد، یعنی اطمینان شخصی بطور کامل حاصل شود؛ خواه روایات مربوط به اصول دین باشد یا تاریخ، یا فضایل و یا موضوعات دیگر» حجیت شرعیه از اعتبارات عقلیه است، چرا که از اثر شرعی در موردی تبعیت می‌کند و قابل جعل و اعتبار است. اما در مسائل تاریخی و اعتقادی اعتبار و حجیت معنا ندارد؛ زیرا اثر شرعی به همراه نداشته و حکم شارع در این‌گونه موارد به علم بودن آنچه علم نیست و امر مردم به پیروی از آن معقول و منطقی نمی‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۱۳/۱۸) در مجموع به استثنای روایات مخالف کتاب و سنت و عقل و دیگر معیارهای مسلم و مقبول، همه روایات تفسیری، در تبیین معارف قرآن، به شکل‌های گوناگون کاربرد دارند. (مسعودی، ۱۳۹۵: ۱۲۱/۱)

۳) نگاهی گذرا به داستان موسی و خضر(ع)

قصه موسی و خضر(ع) که تنها یک‌بار در قرآن در سوره کهف (آیات ۶۰-۸۲) آمده و حضرت موسی(ع) مأمور می‌شود که برای فرا گرفتن علمی - که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت - به دستور جبرئیل، به همراه یوشع بن نون به این سفر رهسپار شود، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاهی به موسی(ع) افکند و گفت: «باور نمی‌کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی(ع) قول شکیبایی داد. در جریان ملاقاتش با او حوادثی چون زنده شدن ماهی و سوراخ کردن کشتی، قتل پسر جوان و ساخت دیوار یتیمان به وقوع می‌پیوندد.

موسی(ع) پیمان شکیبایی را که با خضر داشت به فراموشی می‌سپرد و به معلم خویش اعتراض می‌کرد، اینجا بود که خضر اعلام جدایی از موسی(ع) نمود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه‌گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت.

در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم، کشتی‌های سالم را غصب می‌کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان

داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می‌داد. جوان مقتول فردی کافر و اغواگر بود و مستحق اعدام و بیم آن می‌رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد. اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می‌خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ در اینجا موسی(ع) از خضر جدا شد، در حالی که کوله‌باری از علم و اخلاق را همراه خود می‌برد، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۵۰۱/۱۲) البته برخی از جزئیات داستان فوق، محل اختلاف آراء مفسران قرار گرفته و نتایج برخی از آراء به نتایج انحرافی منتهی می‌گردد.

۴) گونه‌های روایات تفسیری ناظر به ظرایف و اشارات داستان موسی و خضر(ع)

۴-۱ موسای نبی(ع) یا شخصی دیگر

در منابع لغوی، موسی(ع) این‌گونه معرفی شده است: «موسی بن عمران پسر قاهت، از فرزندان لاوی بن یعقوب، است، وی در مصر زمان فرعون پادشاه قوم عمالقه، متولد شد. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۸۱/۸) و وصی او یوشع بن نون بن افرائم بن یوسف است. برخی از افراد مانند نوف بکالی، معتقدند که منظور از موسی در این آیات، موسی بن مشنی (اندلسی، ۱۴۱۲: ۵۲۷/۳) یا موسی بن میشا از فرزندان حضرت یوسف(ع) است. (بغوی، ۱۴۲۰: ۲۲۰/۳)

در سخنی از ابن عباس به سعید بن جبیر، وی موسی را همان پیامبر مشهور بنی اسرائیل، موسی بن عمران(ع)، دانسته و نوف بکالی از اصحاب علی(ع)، را به سبب اعتقاد به این که او موسای دیگری است، دروغگو خوانده و در برخی نقل‌ها از او با تعبیر دشمن خدا یاد کرده است. (بخاری، بی تا: ۱۵۴/۴-۱۵۵)

از زرارة و حمران و محمد بن مسلم از امام صادق(ع) (عیاشی، ۱۴۲۳: ۳۲۹/۲-۳۳۰) و از محمد بن علی بن بلال، از یونس؛ روایت‌هایی در این مورد نقل شده است به اینکه موسی در این داستان، همان موسی بن عمران(ع)، رسول خداوند و صاحب خضر

می‌باشد. (قمی، ۱۳۶۷: ۳۸/۲) چنان‌که در هر جا از قرآن کریم نیز موسی ذکر شده، مقصود موسی بن عمران(ع) است و روایت به معصوم ختم شده و روایتی که از نوف بکالی که از صحابه خاص حضرت علی(ع) نقل شده است (مامقانی، ۱۳۵۲: ۲۷۶/۳) معتبر نمی‌باشد، زیرا نام او در منابع متقدم رجالی شیعه نیامده است؛ اما در برخی منابع اهل سنت آمده است. و راوی سعید بن جبیر که این روایت را از ابن عباس نقل کرده خود از شیعیان و مورد اعتماد بوده است (طوسی، بی‌تا: ۳۵۵/۱) و برخی رجال شناسان اهل سنت نیز او را توثیق کرده‌اند. (مزی، ۱۴۰۳: ۱۰/۷۳-۷۴)

بنابراین، پاره‌ای او را «موسی بن میشا بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب» نوه‌ی حضرت یوسف می‌دانند، که پیامبر بنی‌اسرائیل بوده و پیش از زمان حضرت موسی بن عمران(ع) می‌زیسته است. دلیلی هم که بر گفتار خود ذکر کرده‌اند آن است که گفته‌اند: موسی بن عمران(ع) از پیامبران اولوالعزم بوده و بایستی دانشمندترین افراد زمان خود باشد. با این وصف چگونه مامور شد تا از فرد دیگری دانش فرا گیرد و برای آموختن دانش نزد او برود؟ پاسخی که به این گفتار داده شده آن است که در قرآن کریم نام موسی(ع) بیش از یکصد و سی مورد است و در همه جا مقصود همان موسی بن عمران(ع) است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۸۰/۶)

بنابر استدلال ابوبکر قفال مروزی اگر موسای دیگر موسی بن میشا بن یوسف بن یعقوب، منظور بود، باید قراین صارفه و صفات متمایزکننده‌ای برای او ذکر می‌شد، در حالی‌که اطلاق نام موسی موجب انصراف به موسای مشهور می‌شود. (فخر رازی، بی‌تا: ۱۶۲-۱۴۳/۲۱)

۲-۴ معرفی شخصیت خضر(ع)

در قرآن از خضر(ع) با تعبیر «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» (کهف / ۵۶) یاد شده است. عبد به صورت نکره و ناشناس بکار رفته است و درباره کلمه «عبد» برخی گویند: فرشته‌ای بود که موسی(ع) مأموریت یافت علوم باطنی را از وی فرا بگیرد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۶/۶)

از جمله اقوال درباره نژاد و نسب خضر(ع) آن است که گفته‌اند: «پدر یا مادر او ایرانی یا رومی‌اند یا این‌که او فرزند فرعون زمان موسی(ع) است یا حتی برخی او را فرزند بلافضل آدم(ع) شمرده‌اند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۸: ۲/۲۴۶)

در روایتی از محمد بن عماره از امام صادق(ع) نقل شده «اسم مبارک آن حضرت بالیا بود» (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ۶۰/۱) و در علل الشرایع آمده: «نام خضر، خضرویه فرزند قاییل فرزند آدم(ع) است و بدو خضرون و جعدا نیز می‌گویند.» (همان: ۱۴۲)

در روایتی دیگر از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «اما آن بنده صالح خدا، خضر، بدان دلیل که خداوند اراده فرموده بود عمر گرامی قائم (عج) را در دوران غیبت او بسیار طولانی سازد و می‌دانست که بندگان بر طول عمر او ایراد خواهند نمود، به همین جهت عمر او را طولانی ساخت که بدان استدلال شود و عمر حضرت قائم(ع) بدان تشبیه گردد. (همان: ۳۵۷)

ابن حبیب از قدیم‌ترین مورخان مسلمان، خضر را از اعقاب اسحاق نبی دانسته و نامش را خضرون بن عمیایل ذکر کرده است. (ابن حبیب، بی‌تا: ۳۸۸/۱) ابن قتیبه نیز به نقل از وهب بن منبه، نام خضر را بلیا پسر ملکان که پادشاهی بسیار بزرگ بوده آورده و نسب او را در نهایت به نوح پیامبر رسانده است. (ابن قتیبه، ۱۹۸۱: ۴۲) مقدسی، خضر را، با پیامبرانی چون ارمیا (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۴۵۶) یکی دانسته است. به نوشته وی، بسیاری از مردم او را پسرخاله و وزیر ذوالقرنین می‌دانند. (همان: ۴۵۴)

در منابع روایی اهل سنت نیز چنین آمده است: «وی بر هر جا که بنشیند یا نماز بگزارد زمین زیر پا و اطراف آن سبز و خرم می‌گردد» (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۸: ۲/۵۰۰) اما روایات دیگری در منابع اهل سنت آمده که، به معصوم ختم نمی‌شود و ضعیف هستند. مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عباس نقل کرده: «خضر فرزند بلافضل آدم است و خدا بدین جهت زنده‌اش نگه داشته تا دجال را تکذیب کند.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۴/۲۳۹)

عقیلی از کعب نقل کرده: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین بر روی منبری قرار دارد و جنبندگان دریا مامورند که از او شنوایی داشته باشند و اطاعتش کنند و همه روزه صبح و شام ارواح بر وی عرضه می‌شوند؛ و در تعدادی از روایات که از طرق شیعه (بحرانی، ۱۴۱۶: ۴۸۰/۲) و اهل سنت (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۳۹/۴) آمده که خضر از آب حیات نوشیده، چون وی در پیشاپیش لشکر ذوالقرنین که در طلب آب حیات بود قرار داشت، خضر به آن رسید و ذوالقرنین نرسید.

این روایات و امثال آن روایات آحادی است که قطع به صدورش نداریم و از قرآن کریم و سنت قطعی و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح آنها نداریم. خضر(ع) جزئی از اسرار این عالم و اسرار حوادث را که کسی جز خداوند نمی‌داند را می‌دانست. خداوند نیز مقام نبوت و یا عمر طولانی و یا استعداد بسیار بزرگ و روح واسع و سعه صدر به او داده است تا قادر بر دریافت علم الهی باشد، (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۳۱۷/۹)

۳-۴ جایگاه حضرت خضر(ع)

الف) اختلاف در نبوت یا ولایت

در اینکه خضر، نبی خدا بوده است، یا ولی خدا است، اختلاف است؛ آنچه از ظاهر آیه (کهف، ۶۵) به دست می‌آید این است که او مقام نبوت داشته است چون می‌فرماید: از سوی خود به او رحمتی داده بودیم. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۷/۶) البته رحمت خدا شامل همه موجودات است ولی این یک رحمت مخصوصی است که خضر را از دیگران ممتاز می‌کند و بیشتر، مقام با نبوت تناسب دارد، به خصوص این که پیامبر اولوالعزمی مانند موسی(ع) شاگردی او را می‌کند و از او پیروی می‌کند. از مقام نبوت موسی(ع) بعید است که از یک فردی که پیامبر نیست پیروی کند. (جعفری، ۱۳۷۶: ۴۳۵/۶)

مقاتل، علامه طباطبایی و بسیاری از مفسران شیعه و سنی نیز «رحمت» را در آیه ۶۵ سوره کهف، به نبوت تفسیر کرده و خضر را، همچون موسی(ع)، نبی دانسته‌اند. (مقاتل بن

سلیمان، ۱۴۲۳: ۲/۲۹۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۳/۳۴۲) و آنچه که از روایات نبوی و از طریق اهل بیت وارد شده چنانکه از روایت محمد بن عماره از امام صادق به دست می‌آید؛ خضر پیامبری مرسل بوده است که خداوند وی را به سوی قومش فرستاد. او نیز مردم را دعوت به توحید و اقرار به انبیا و رسل و کتاب‌های آسمانی نمود. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ۱/۶۰) ابوعلی اشعری، از حُمران بن اعین، روایت کرده است که به امام محمد باقر(ع) عرض کردم که: مرتبه علما (ائمّه) چیست؟ فرمود که: «ایشان مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیهم‌السلام‌اند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۶۹) «یعنی: اسکندر و آصف بن برخیا و یوشع بن نون و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از اخیر، خضر یا هرون است و اوّل اصحّ است؛ زیرا که مقصود اثبات وصایت است و نفی نبوت و خضر و هرون هر دو پیغمبر بودند.» (همان، ۱۳۸۸: ۱/۸۵۱)

بنابراین از روایات استنباط می‌شود که ایشان پیامبر بوده‌اند، چون در آیه ۸۲ سوره کهف حضرت خضر(ع) می‌فرماید؛ این کارهایی که من کردم از پیش خودم نبود، یعنی من از طرف خداوند دستور داشتم و حکم آن از طرف خداوند بر من نازل شده است.

ب) برتری علمی و ولایی خضر بر موسی(ع) و تعارض آن با اولوا العزم بودن او در داستان حضرت خضر و موسی(ع)، خضر به ابوابی از علوم احاطه داشت که مربوط به اسرار باطن، عمق حوادث و پدیده‌ها بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/۷۴۶) او یک دانشمند الهی و مشمول رحمت خاص پروردگار و مأمور به باطن و نظام تکوینی جهان و آگاه از پاره‌ای از اسرار بود، در حالی که حضرت موسی(ع) نه مأمور به باطن بود و نه آگاهی از آن امور داشت و کارهای حضرت خضر برایش مجهول و غیر قابل تحمل بود. ولی در بُعد کاری خود که مأمور به ظاهر بود، آگاهی کامل داشت و دارای کتاب و تشریح بود، به همین جهت معلوم می‌شود که نوع علم حضرت موسی(ع) با نوع علم حضرت خضر متفاوت بوده است.

روایات متعددی وجود دارد که این مرد عالم، دانشمندی همچون «ذوالقرنین» و «آصف بن برخیا» بوده است. در روایتی برید بن معاویه گوید از امام باقر(ع) و امام

صادق(ع) پرسیدم شما چه مقامی دارید و به کدام از گذشتگان می‌مانید فرمود: «به صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶۹/۱)

در روایت صحیحه دیگر، از احمد بن محمد، ... از حارث بن مغیره که گفت: امام محمد باقر(ع) فرمود که «علی(ع)، محدث بود؛ پس من عرض کردم که بگویم که پیغمبر بود؟ حارث می‌گوید که: حضرت(ع) دست خویش را حرکت داد، و به اشاره فرمود که: نه، بعد از آن، فرمود که: «یا آن حضرت(ع) مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت(ع)، در قصه ذوالقرنین فرمود که: در میان شما مثل او هست». (همان)

همچنین در روایتی از هشام بن سالم از امام صادق(ع)، موسی(ع) دانایتر از خضر معرفی شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰۶/۵). روایت اخیر از جهت متن با دو روایت اول تعارض دارد که تحلیل آن در ادامه بیان می‌شود.

این سؤال که آیا علم خضر(ع)، دخالتی در مسأله رسالت و نبوت حضرت موسی(ع) داشته؟ در این داستان، حضرت موسی(ع) از پیامبران اولوالعزم و پیشگامان رسالت بود، ولی تعلیم برخی نکات توسط خضر(ع) به ایشان، نقصان مقام علمی آن پیامبر بزرگ محسوب نمی‌شود، زیرا در اولین لحظات ملاقات آنها با یکدیگر، خضر(ع) در جواب سلام حضرت موسی(ع) می‌گوید: «السلام علیک یا عالم بنی اسرائیل» بدین گونه به مقام علمی ایشان اذعان و تصریح می‌نماید. (همان، ۲۷۸/۱۳-۲۸۶)

به دیگر سخن، از مجموع آیات و روایات مربوط به این داستان استفاده می‌گردد که علمی نزد خضر وجود داشت (علم لدنی) (کهف، ۶۵) که بر اساس ولایت و رحمت خاص و مطلقه الهی نصیب او گردیده بود و او مأمور به تربیت و تکمیل موسی(ع) و رساندن او به مقام امامت (که مقامی مافوق مقام پیامبری اولوالعزم است) بود؛ زیرا به عنوان معلم یک نبی اولوالعزم، می‌دانست که موسی(ع) از علم ولایت و اسرار غیب آگاه نیست و همراهی با

او برای انسانی که عالم نیست، دشوار است. (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۲۲/۶) خضر به ابوابی از علوم احاطه داشت که مربوط به اسرار باطن بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۶/۶) اما به هر حال موسی(ع) اعلم از خضر بود؛ منتها چون در دل او خطور کرده بود که واجد تمام علوم است و ممکن بود از این راه، غروری بر او عارض شود (قمی، ۱۳۶۳: ۳۸/۲) خداوند خواست به او بفهماند که شخص به هر مرتبه‌ای از علم و دانش برسد باز واجد تمام علوم نیست (یوسف، ۷۶) و باید در مقام طلب علم، از رنج مسافرت و تحمل ذلت و فروتنی مضایقه نماید. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۷/۱) همانند حضرت ابراهیم(ع) که در اواخر عمر خویش به مقام امامت نائل شد. (بقره، ۱۲۴) از دیگر سو، در حدیثی که هم از امام باقر(ع) و هم از حضرت فاطمه (س) آمده: «مثل الامام مثل الكعبه اذ توتی و لا تاتی» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳۶: ۳۵۳) امام به کعبه‌ای تشبیه شده که همه به سوی او می‌روند تا از او بهره گیرند، اما او به جانب کسی نمی‌رود. همچنین همانگونه که برای رفتن به کعبه، استطاعت شرط است (آل عمران، ۳۰) برای رسیدن به امام نیز، باید مستطیع بود. کعبه ظاهری، استطاعت ظاهری می‌طلبد اما کعبه باطنی و رسیدن به مقام امامت و ولایت، استطاعت باطنی نیاز دارد. چیزی که خضر بر اثر رحمت ویژه خدا و علم لدنی از آن بهره‌مند بود. اما موسی(ع)، فاقد آن بود (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹۸/۶) و اعتراض او به خضر نیز بر اساس علوم مربوط به ظاهر و شریعت و فروع دینی بود. از این رو، خداوند بدین وسیله، پیامبر خویش را با برخی علوم غیبی آشنا ساخت و به زبان بنده‌ای از بندگان خود (خضر) بیان فرمود. از این رو، اگر خضر در برخی مصادیق و امور چیزهایی می‌داند که حضرت موسی(ع) از آن مطلع نیست، فضیلت مستقلی برای خضر محسوب نمی‌شود چه این‌که تمام این دانش‌ها از سوی خداست. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲۵۷/۳)

از این رو، آنچه ولی خدا حضرت خضر(ع) را برجستگی می‌بخشید تا آموزگاری و لوی (نه نبوی و رسالتی) برای موسای کلیم(ع) باشد، همان احاطه‌ای است که بر اثر رحمت

ویژه خدا و علم لدنی به دست آورده بود؛ چنان‌که بی‌صبری و ناهماهنگی موسی(ع) در این مرحله نیز ناشی از فقدان همین احاطه‌خبرانه و آن میزان از علم لدنی بود که خضر ولیّ نسبت بدان چنین گفت: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا» (کهف، ۶۸) (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۶۳/۱۵) همچنین اینکه «آنجا که ولیّ باشد که طریقت را تشخیص بدهد، می‌تواند حقیقت شریعت را به‌خاطر طریقت بشکند؛ در صورتی‌که این امر در رهبری اجتماعی بیشتر مطرح است. شما وقتی تاریخ زندگی پیامبر را مطالعه می‌کنید می‌بینید همه آن، داستان موسی(ع) و خضر است. پیغمبر آنجا که تشخیص می‌دهد برای بشریت چه کاری باید بکند، اهمیت نمی‌دهد که دیگران چه می‌گویند.» (مطهری، بی‌تا: ۱۸۵/۱۵)

ظاهر کلام قرآن در همه این موارد، آن است که خدای سبحان مستقیماً امر آموزش پیامبران را برعهده گرفته است و بلندترین تعبیر قرآن کریم در باب تعلیم الهی انبیا، در مورد پیامبر بزرگ اسلام(ص) است که با اشاره به انزال کتاب و حکمت بر قلب مقدّس نبوی، می‌فرماید: خداوند علومی را به تو آموخت که نه تنها نمی‌دانستی، بلکه توان فراگیری آنها را نیز بدون تعلیم خداوند، هرگز نداشتی، اما گاهی این تعلیم غیبی با واسطه استادی الهی صورت می‌پذیرد. چنانکه حضرت موسی(ع) به دنبال حضرت خضر، سفر صعبی را در پیش می‌گیرد تا از آموزش‌های الهی خضر نبی، بهره‌برد و به رشد علمی، نایل آید.

۴-۴ کیفیت آشناسدن موسی(ع) با خضر

در تفاسیر و روایات، نقل‌های متفاوتی درباره زمینه دیدار حضرت موسی و خضر(ع) بیان شده است. درباره حرکت موسی(ع) به سوی خضر(ع) دو گونه نقل نزدیک به هم وجود دارد: یکی اینکه خود حضرت از خداوند سؤال کردند که آیا داناتر از من نیز وجود دارد؛ و دیگر اینکه کسی از او پرسید: آیا داناتر از تو وجود دارد؟ جواب نیز در تصور حضرت موسی(ع) منفی بود، بنابراین خداوند برای اینکه وی را متنبّه کند از بنده‌ای که از او داناتر بود خبر داد.

در حدیث صحیحی از احمد بن حسن قطان از جعفر بن محمد(ع) نقل شده: «هنگامی که حق تعالی با موسی(ع) تکلم نمود و تورات را برای او نازل کرد و در الواح که مقصود کتاب آسمانی باشد از هر موضوعی برای پند و تحقیق هر چیز برای جنابش نوشت و معجزه‌اش را در دست و عصایش قرار داد... و آنچه لازمه کمال بشریت هست در او اعمال کرده و فراهم ساخت به طوری که در نفس آن حضرت خطور کرد و با خود گفت: نمی‌بینم که حق عزّ و جلّ مخلوقی داناتر از من آفریده باشد، پس خداوند به جبرئیل وحی نمود و فرمود: ای جبرئیل بنده من موسی(ع) را پیش از این که هلاک شود دریاب و به او بگو: در مکانی که دو دریا با هم تلاقی نموده‌اند مرد عابدی زندگی می‌کند که لازم است نزدش رفته و مطالبی را از او یاد بگیری. جبرئیل بر موسی(ع) نازل شد و فرمان خدای را به او رسانید. موسی(ع) دانست که این فرمان الهی به خاطر همان تصویری است که در او پیدا شد.» (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ۶۰/۱)

در حدیث دیگری، عبدالله بن میمون قداح از امام صادق(ع) روایت کرده است: «هنگامی که حضرت موسی(ع) با گروهی از بنی‌اسرائیل نشستند بود، یکی از همنشینان گفت: من احدی را سراغ ندارم که داناتر از تو باشد. به دنبال این سخن، خداوند به او وحی کرد که بنده‌ام خضر از تو داناتر است.» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۳۴/۲)

بنابر حدیثی در صحیح بخاری، ابن عباس سؤال و اختلاف خود را با فردی دیگر، درباره هویت مرشد موسی(ع)، نزد ابی بن کعب می‌برد و او گفتار پیامبر(ص) را برایش نقل می‌کند: موسی(ع) در میان گروهی از بنی‌اسرائیل بود که ناگهان مردی نزد او آمد و به او گفت از خود داناتر کسی را می‌شناسی؟ پاسخ داد: نه! وحی آمد که آری بنده ما خضر! موسی(ع) از خداوند راه دیدار او را پرسید. در این حدیث نبوی علاوه بر تصریح به نام خضر، سبب عزیمت موسی(ع) به مجمع‌البحرین و نحوه ملاقات او با خضر توضیح داده شده است. (بخاری، ۱۴۰۱: ۲۶/۱-۲۷؛ ۱۲۶/۴-۱۲۷)

ایشان خطاب به همسفر خود «فتی»، می‌فرماید: «لَا أْبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» (کهف، ۶۰) با توجه به آیه، موسی (ع) با لفظ «لَا أْبْرَحُ» که دلالت بر دوام سیر و حرکت می‌کند، در پیمودن مسیر و پیدا کردن عبد صالح اصرار دارد و کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

به روایتی دیگر از ابن عباس نقل کرده که علت ملاقات موسی (ع) را پرسش‌های او از خداوند در مورد فراگیری علم دانسته که خداوند او را به سوی عالمی در مجمع البحرين راهنمایی می‌کند. متن روایت این‌گونه است که موسی (ع) سؤال می‌کند: «بار خدایا از بندگان خود که را دوست‌تر داری؟ گفت بنده‌ای که پیوسته مرا یاد کند و یاد من فرو نگذارد، موسی (ع) گفت بار خدایا: از بندگان تو که حاکم‌تر و حکم کردن را میان خلق پسندیده‌تر؟ گفت آن کس که حکم براستی کند به عدل و انصاف و بر پی‌های خود نرود. موسی (ع) گفت بار خدایا: از بندگان تو که داناتر و علم وی تمام‌تر؟ گفت آن کس که پیوسته علم آموزد و علم دیگران فرا علم خویش آرد تا مگر بکلمه‌ای در رسد که وی را در دین سود دارد و او را هدی افزایش دهد. گفت بار خدایا: اگر از بندگان تو کسی از من داناترست مرا بر وی رهنمون باش تا از او علم بگیرم، گفت ای موسی (ع) مرا بنده‌ای است از تو داناتر در مجمع‌البحرین او را خضر گویند، برو از وی علم بیاموز...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۲/۱۳)

مرحله دوم حضرت موسی (ع) بعد از ملاقات عبد عالم است، سفری که بجز تجربه‌اندوزی، علم‌آموزی، محوریت آن قرار گرفته است و هدف آن حضرت تحقق پیدا کرده است، از ایشان تقاضای آموختن علم و رشد دارد: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ تُرْشِدًا» (کهف، ۶۶) (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۴۴/۱۳)

اما دانشمند خطاب به ایشان می‌فرماید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (کهف، ۶۷)، آوردن لفظ «معی» اشاره به این است که عبد عالم نخواستند است که قدرت صبر و تحمل

بررسی تحلیلی ظرایف و اشارات داستان حضرت موسی و خضر(ع) ... ۲۳۱

موسی(ع) را انکار کند، بلکه خواسته است عجز و ناتوانی او را بر صبر، فقط بر ناتوانی خود بیان کند. (خالدی، ۱۴۲۸: ۴۲۸-۴۲۹) و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» (کهف، ۶۹) حضرت موسی(ع) در این جمله وعده می‌دهد که صبر خواهد کرد و ایشان را مخالفت نخواهد کرد ولی وعده‌ی خود را به مشیت خداوند نمود تا اگر مخالفت کرده باشد، دروغ نگفته باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۴۴/۱۳)

حضرت موسی(ع) به عنوان پیامبر بزرگ الهی باید حافظ جان و مال مردم باشد، امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی به او اجازه نمی‌داد، در برابر چنین کارهای خلافی، سکوت اختیار کند بنابراین در اولین اقدامی که از سوی عبد عالم(ع) دید تعهدی که با وی داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۹۲/۱۲)

۴-۵ مکان ملاقات

در مورد محل ملاقات با خضر، در بیشتر روایات آمده که موسی(ع)، خضر را نزد تخت‌سنگی دید. در بعضی نیز آمده که ماهی را دنبال کرد تا بگیرد، به جزیره‌ای از جزایر دریا رسید، آنجا خضر را دیدار کرد.

علی بن ابراهیم گوید: محمد بن علی بن بلال برای من نقل کرد: «موسی(ع) به سراغ آن عالم رفت و او را در جزیره‌ای از جزایر دریا پیدا کرد» (قمی، ۱۳۶۷: ۳۹/۲) و به نقلی دیگر که روی آب نشسته و یا تکیه داده است. (همان)

عده‌ای با استناد به روایتی (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۶۱/۱) مجمع‌البحرین را در سرزمین شامات و فلسطین دانسته‌اند، به قرینه اینکه در روایت، این دو بزرگوار آن قریه‌ای که در کنار آن دیوار ساختند ناصر نامیده شده که نصاری منسوب به آنند و ناصر در این سرزمین است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۵۵/۱۳) عده‌ای نیز با استناد به روایات؛ مجمع‌البحرین را اراضی آذربایجان دانسته‌اند. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۳۳/۲)

از طرق عامه نقل شده است که مجمع‌البحرین: طنجه بوده و بروایتی دیگر افریقیه، دریای فارس و روم، یا دو بحر از «کر» و «رس» که در دریا می‌ریختند.» (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۳۷۶/۷) و در قولی دیگر آن دو بحر عبارت بوده از «کر» و «رس» که در دریا می‌ریختند و قریه نامبرده در داستان «باجروان» نامیده می‌شده که مردمش بسیار لثیم و پست بوده‌اند.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۳۶/۴)

همچنین از قتاده نقل شده که مجمع‌البحرین محل تلاقی دریای روم و فارس است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۲/۶) و در طرق عامه نیز مؤید این روایت آمده است. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۳۷۶/۷)

این احتمال که مجمع‌البحرین نزدیکترین فاصله به محل زندگی موسی(ع) دارد و در سرزمین شامات و فلسطین واقع بوده (از شام تا خلیج عقبه راه زیادی نیست) از همه نزدیکتر به نظر می‌رسد، چرا که از آیات نیز اجمالا استفاده می‌شود موسی(ع) راه زیادی را طی نکرده هر چند آماده بود برای رسیدن به این مقصود به همه جا سفر کند و سایر مسیرها طولانی و بعید بنظر می‌رسند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۸۱/۱۲)

۴-۶ نوع گنج یتیمان

الف) برخی گنج آن دو پسر را طلا و نقره دانسته‌اند. و در روایتی از ابی‌الدرداء، نقل کرده از رسول خدا(ص) که فرمودند: «وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا، قَالَ: «كَانَ ذَهَبًا وَ فَضَّةً»» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۸۳/۶) و مؤید این روایت از قتاده و عکرمه گویند: طلا و نقره بود. مختار جبایی و روایت ابو‌الدرداء از پیامبر گرامی نیز همین است. (طبرسی، ۳۷۲: ۷۵۴/۶)

ب) برخی گنج آن دو پسر را لوحی دانسته‌اند از طلا (یا زبرجد) که در آن کلمات چهارگانه‌ای نوشته شده بود و بیشتر مفسران به احادیث صحیحی از صفوان جمّال از امام صادق(ع) استدلال می‌کنند که ایشان فرمودند: «گنج آن دو پسر یتیم، لوحی بود از طلا یا

زبرجد که در آن این کلمات چهارگانه نوشته شده بود: «همانا من خدای عزّ و جلّ هستم که هیچ معبودی جز من نیست و محمد فرستاده من است در تعجبیم از کسی که می‌داند می‌میرد، چگونه در قلب خود شادمانی می‌کند و در عجبیم از کسی که به حساب قیامت یقین دارد، چگونه تبسم می‌کند و دندانش آشکار می‌شود و در عجبیم از کسی که به قضا و قدر الهی یقین دارد، چگونه از خدا در روزی دادن به خود تعجیل می‌کند و در عجبیم از کسی که دنیا و نشئه اول را می‌بیند، چگونه نشئه دوّم و آخرت را انکار می‌کند.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۵۱/۳) روایات از طرق شیعه و اهل سنت زیاد رسیده که گنجی که در زیر دیوار بود لوحی بوده که در آن چهار کلمه نقش شده بود. و در بیشتر آن روایات آمده که لوحی از طلا بوده و این منافات با روایت صفوان که: «آن گنج از طلا و نقره نبود» ندارد، چون مقصود امام در روایت فوق این است که آن گنج از سنخ پول و درهم و دینار نبوده، متبادر از عبارت هم همین است.

۴-۷ یوشع بن نون

یوشع بن نون از پیامبران قوم بنی اسرائیل و پس از مرگ هارون، جانشین موسی(ع) شد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۸۱/۶) وی از نسل یوسف و زلیخا بود. (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۵۰۸) تولد وی را در مصر دانسته‌اند. (اقفہسی، ۱۴۲۷: ۵۰)

در برخی منابع نسب وی را تا ابراهیم(ع) این گونه ذکر کرده‌اند: «یوشع بن نون بن افرائم بن یوسف بن یعقوب بن إسحاق بن ابراهیم» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۸۱/۶) برخی وی را همان ذوالکفل پسر خواهر موسی(ع) و شاگرد وی دانسته‌اند. (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۶۸/۱) در حدیثی از ابو حنیفة الدینوری، یوشع را، پسر خواهر موسی(ع) دانسته که جانشین آن حضرت در شریعت بوده و بعد از او از بزرگان بنی اسرائیل بوده است. «(آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۶۳/۵) لقب ذوالکفل دوبار در قرآن آمده است. (انبیاء، ۸۵، سوره ص ۳۸) عمر وی را از ۱۱۰ تا ۱۲۶ سال دانسته‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۵۹/۴۳)

درباره محل دفن وی چند دیدگاه وجود دارد. طبری قبر وی را در کوه افرائیم در فلسطین ذکر کرده است. (طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۲/۱) برخی مورخان مدفن وی را در روستای کفل حارس (هروی، ۱۴۲۳: ۱۸ و ۳۱) در جنوب غربی نابلس در فلسطین ذکر کرده‌اند. (ابوالیمن علیمی، ۱۴۲۰: ۲۰۲/۱) منابع دیگری قبر وی را در قبرستان تخت فولاد در اصفهان دانسته‌اند. (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۲۷) در برخی منابع تاریخی و روایی درگذشت یوشع را مصادف با ۲۱ رمضان و ایام شهادت امام علی(ع) دانسته‌اند. (طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۲/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۵۹/۴۳) در دوره کنونی مقامی به نام یوشع در شهر سلطه در نزدیکی شهر امان، پایتخت کشور اردن، قرار دارد. همچنین در استان طرابلس در شمال کشور لبنان مقامی به وی منسوب است. (نگاهی به مقام حضرت یوشع نبی(ع)، ۱۳۹۰)

در قرآن به نام یوشع تصریح نشده، اما مفسران آیاتی از سوره مائده و کهف را درباره وی دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷۶/۱۵؛ طوسی، بی‌تا: ۴۸۶/۳؛ ۶۵/۷-۶۶) بر اساس منابع تاریخی و تفسیری یوشع همان فرد جوانی است که در جریان ملاقات موسی با خضر(ع) همراه وی بوده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۱/۶) منابع متعددی به نبوت وی تصریح شده است. (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۱۵/۱) موسی(ع) پس از مرگ برادرش هارون، یوشع را جانشین خود کرد. (همان: ۴۶۶ و ۴۶۸) وی چند روز مانده به وفاتش، الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به همراه زره به یوشع سپرد. جانشین شدن وی در سن ۹۰ سالگی بوده است. مدت نبوت یوشع را از ۲۷ سال تا ۳۰ سال ذکر کرده‌اند. (طبری، ۱۳۷۵: ۳۶۵/۱)

در قرآن به همراهی جوانی با موسی(ع) در زمان ملاقات وی با خضر اشاره شده است؛ و مقصود از «فتی» یوشع بن نون است. علت اینکه وی را جوان یا شاگرد موسی(ع) نامیده‌اند، این است که وی در سفر، همراه موسی(ع) بود و از او کسب دانش می‌کرد؛ و

برخی گویند: یوشع، خدمتگزار موسی(ع) بود. از این رو موسی(ع) به او گفت: صبحانه ما را بیاور. او یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۱/۱۳) ابو حمزه از امام باقر(ع) روایت می‌کند که فرمود: «وصی موسی(ع)، یوشع بن نون(ع) بود و او بود که خدای عزّ و جلّ داستانش را در قرآنش ذکر فرموده.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۷/۶)

در روایت ابوالجارود از امام باقر(ع) این گونه نقل شده: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ وَهُوَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ...» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۶۴۵/۳) راوی ابوالجارود از اصحاب امام باقر(ع) شمرده شده و برخی از علمای شیعه همچون شیخ مفید نقل روایت از او را جایز دانسته است. (فرمانیان و موسوی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۴۹) و در قولی دیگر: «ذی الکفل هو یوشع(ع)...» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵۱۵/۳)

بنابراین، اگر موسای یاد شده در آیه، موسی بن عمران(ع) باشد، «فتی» در آیه «یوشع بن نون»، وصی آن حضرت بوده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۸۱/۱۲)

۴-۸ امکان یا عدم امکان وقوع نسیان برای پیامبران

از نظر لغت‌شناسان نسیان آن است که انسان محفوظات ذهن خود را بواسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او محذوف شود و از یادش برود؛ هر نسیانی که خداوند ذمّ کرده نسیانی است که اصل آن از روی تعمد بوده و بی‌اعتنایی کرده تا از یاد رفته است و قرآن کریم به هر دو معنی ناظر است. (قرشی بنابی، ۱۴۱۲: ۶۳)

از ظاهر آیات در سوره کهف استفاده می‌شود که موسی(ع) گرفتار فراموشکاری شد در یکجا می‌فرماید: هنگامی که آن دو (موسی(ع) و همسفرش) به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند و ماهی، راه خود را در پیش گرفت و رفت «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حَوْتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» (کهف، ۶۱) بنابراین فراموشی به هر دو دست داد. در روایتی جریان اینگونه آمده: «موسی(ع) به وصی خود گفت: خداوند به من فرمان داده که از مردی در کنار مجمع البحرین اطاعت کنم و از او علم بیاموزم، یوشع هم

ماهی نمک سودی را به عنوان توشه راه برداشت و هر دو به راه افتادند تا به آن مکان رسیدند، در آنجا مردی را دیدند که روی خود را به عقب برگردانده بود و آنها او را نشناختند، وصیّ موسی(ع) ماهی را بیرون آورد و آن را روی سنگی قرار داد و رفت و آن را فراموش کرد». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۹/۱۳)

همچنین در دو آیه بعد از آن، از زبان دوست موسی(ع) نقل می‌کند: «من ماهی را فراموش کردم و فقط شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد.» (کهف، ۶۳) در روایتی این مطلب آمده: «خداوند آب دریا را از پر کردن شکاف، منع کرد و آب همچون طاقی بر سر ماهی قرار گرفت. وقتی که بیدار شدند، یوشع فراموش کرد که موسی(ع) را از ماجرا مطلع گرداند، یوشع گفت: همانوقت که بکنار سنگ رسیدیم، ماهی را فراموش کردم و شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۲/۱۳)

اگر دوست او، یوشع، وصیّ اصلی حضرت موسی(ع) باشد، همان‌گونه که در میان مفسران مشهور است و در آن حال پیامبر بوده باشد این شائبه قوّت می‌گیرد که نسیان و فراموشکاری برای پیامبران جایز است!

باز در چند آیه بعد، از قول موسی(ع) می‌خوانیم هنگامی که آن مرد الهی (خضر) را ملاقات کرد با او عهد کرد که از اسرار اعمالش سؤالی نکند تا خودش توضیح دهد، ولی موسی(ع) بار اول فراموش کرد، زیرا هنگامی که خضر، آن کشتی سالم را سوراخ کرد بانگ اعتراض موسی(ع) بلند شد و هنگامی که خضر پیمانش را به او یادآوری نمود گفت: «مرا به خاطر این فراموشکاری مواخذه مکن» (کهف، ۷۳) و این مسأله برای بار دوم و سوم نیز تکرار شد.

در روایت آمده سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که: ابی بن کعب می‌گفت: روزی پیامبر خدا سخنرانی کرد و جریان دیدار حضرت موسی(ع) با خضر(ع) را بیان کرد و اینکه در مقابل کارهای خضر صبرش تمام می‌شد و اعتراض می‌کرد هنگام جدایی از او

فرمود: «... مرا در مقابل فراموشکاریم مورد مؤاخذه قرار نده و بر من سخت مگیر؛ پیامبر خدا (ص) فرمود: موسی(ع) گفتار خضر را فراموش کرده بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۴/۶) آیا از مجموع این آیات استفاده نمی‌شود که امکان نسیان برای پیامبران وجود دارد؟ و آیا یکی از شاخه‌های عصمت مصونیت از نسیان و خطا نیست؟

در پاسخ به این مطلب، علامه طباطبایی در زمینه سهو انبیاء احتمال این که پیامبری دستخوش وسوسه‌های شیطان گردد را ممکن دانسته و بر این باور است که این کار صورت گرفته است؛ چنان‌که ذیل آیه «نَسِيًا حُوتَهُمَا» چنین می‌نویسد: «اگر ما بگوییم «یوشع» نبی بود باز هم وسوسه شیطان مانعی ندارد، چون وسوسه شیطان حتی راجع به انبیا اگر در حد آزار رساندن و ایذاء و در تعب انداختن باشد مانعی ندارد، زیرا دلیل عقلی بر منعش نداریم. ولی، اگر وسوسه درباره ارتکاب گناه و معصیت و نافرمانی از خدا باشد ما دلیل بر منع داریم. اینک برای این که حضرت موسی(ع) و «یوشع» به هدفشان نرسند و به آن موعدی که وعده کردند، دست نیابند این حالت غفلت و فراموشی را بر حضرت «یوشع» القاء کرد، تا آنان را به زحمت و مشقت بیندازد.» (طباطبایی، ۱۴۰۲: ۳۴۱/۱۳؛ معرفت، ۱۳۸۹: ۱۰۷)

در تفسیر مجمع‌البیان نیز این گونه آمده که برای مثال اگر گفتیم این گروه آمدند و یادشان رفت، صحیح است که این فراموشی را به تک تک قوم نسبت بدهیم. در آیه هم «یوشع» مسئول غذا بود، چون همراه با حضرت موسی(ع) بود؛ این غفلت و نسیان، به هر دو نسبت داده شده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۲/۶؛ معرفت، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

آیت الله معرفت نیز ذیل آیه «نَسِيًا حُوتَهُمَا» چنین می‌نویسد: «دوست حضرت موسی(ع) پیامبر بود و نه وصی پیامبر، فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی(ع) «یوشع» باشد در این جا نمی‌گفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد و یا این که اصولاً مثل حضرت موسی(ع) فراموشی بر او عارض نشده و نمی‌شود.» (معرفت،

در تفسیر نمونه نیز آمده که پیامبران در برابر نسیان و فراموشی معصومند، چنانچه در آیه‌ی ۱۱۵ طه خداوند می‌فرماید: «عهدی که به حضرت آدم بسته بودیم فراموش کرد». به‌طور کلی، واژه‌ی «نسی» در قرآن به دو معنا استعمال گردیده است: ۱. غفلت و فراموشی؛ این معنا برای انبیاء شایسته نیست و فرستادگان خدا نباید دارای حالت سهو و نسیان و غفلت شوند. ۲. بی‌اهمیت دانستن و ناچیز شمردن چیزی؛ همان‌طور که در سوره توبه می‌فرماید: «سَوُّوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه، ۶۷) آنها خدا را فراموش کردند، خدا هم آنها را فراموش کرد. حضرت آدم نیز پنداشت که این پیام خدا حتمی نیست و می‌توان با آن مخالفت کرد. بنابراین، نسیان در یک کار عادی روزانه که هیچ ارتباطی با مسأله وحی و نبوت و تعلیم و تربیت و تبلیغ ندارد، لطمه‌ای به مقام عصمت انبیا نمی‌زند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۲۶/۷؛ معرفت، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

همچنین اینکه فراموشی یاد شده به شیطان نسبت داده شده ممکن است به‌خاطر این باشد که جریان زنده شدن ماهی، ارتباط نزدیکی با پیدا کردن آن مرد عالم داشت که بنا بود، موسی(ع) از علم او بهره بگیرد و از آنجا که شیطان کارش اغواگری است و می‌خواهد هیچ‌کس به هدف مقدّسش نرسد، یا دیرتر برسد، این فراموشی را در ذهن او به وجود آورد. (مراغی، بی‌تا: ۱۷۴/۱۵) به‌طور کلی، سلاح شیطان برای گمراه کردن و وادار کردن مردم به فراموشی از یاد خداوند و فراتر از آن، فراموش کردن خیر و مصلحت بندگان، همان نفوذ و تأثیر او در وجود انسان‌ها از طریق انگیزه و شهوات خودشان بوده که اساساً این یک نقطه ضعف در سرشت بشر است و ناشی از علاقه طبیعی انسان به اِشباع انگیزه‌ها و رسیدن به لذایذ دنیوی است. شیطان ابتدا خواسته‌های مختلفی را در وجود بشر می‌انگیزد و بعد به دنبال آن کشانده و در نتیجه از یاد خدا باز می‌دارد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۳۱۴/۹) بنابراین نسیان مذکور در آیه از اختیار انسان خارج بوده و نسبت دادن آن به پیامبران هیچ مانعی ندارد.

۹-۴ ماهی نشانه رسیدن به عبد صالح

باید دانست که آیات در مورد کیفیت ماهی و زنده شدن آن و سپس فراموش شدن ماهی، صریح نیست بکه تنها از ظاهر «فراموش کردند ماهیشان را» و از ظاهر کلام رفیق موسی(ع) که گفت: «من ماهی را فراموش کردم» این معنا استفاده می‌شود که ماهی را روی سنگی لب دریا گذاشته بوده‌اند و به دریا افتاده و یا موج دریا آن را به طرف خود کشیده است. این معنا را روایات تایید می‌کند، زیرا در آنها آمده که قضیه گم شدن ماهی علامت و نشانه دیدار با خضر بوده نه زنده شدن آن و خدا داناتر است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۴۱/۱۳)

در روایتی، ماهی به‌عنوان نشانه و آیت برای رسیدن به عبد صالح ذکر شده است. (عباشی، ۱۳۸۰: ۳۳۵/۲) در مورد چگونگی ماهی، در بعضی روایات آمده که ماهی بریان بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۸/۱۳) اما دیدگاه مشهور که در بیشتر روایات آمده، آن است که ماهی شور بوده است. در برخی منابع روایی آمده که نزد تخت‌سنگ چشمه حیات بوده، که هر کس از آن بخورد همیشه زنده می‌ماند و هیچ مرده بی‌جانی به آن نزدیک نمی‌شود مگر آنکه زنده می‌گردد، به همین جهت بوده که وقتی موسی(ع) و رفیقش نزدیک آن آب نشستند ماهی زنده شد. «(سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۳۱/۴) اگرچه سند این روایت از اهل تسنن برای غیر اهل تسنن قابل اثبات نیست، ولی از باب جدال احسن می‌تواند مورد استدلال قرار گیرد.

روایتی دیگر در این مورد نقل شده که رفیق موسی(ع) از آن آب وضو گرفت، از آب وضویش یک قطره به آن ماهی چکید و زنده‌اش کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۳/۱۳) اینکه آن ماهی که با خود داشته‌اند در روی تخت‌سنگ زنده شده و راه خود را در دریا گرفته و ناپدید شده، اتفاق دارند. لیکن در بسیاری از جزئیات که زائد بر آنچه از قصه در قرآن آمده است اختلاف دارند. از جمله اختلافاتی که در این داستان هست این است که:

الف) موسی(ع) بعد از آنکه از سفر با خضر برگشت اثر حرکت ماهی را دید و آن را دنبال کرد، هر جا که می‌رفت موسی(ع) هم روی آب می‌رفت تا به جزیره‌ای از جزائر عرب رسیدند. (همو، ۱۴۰۴: ۲۳۱/۴)

ب) و در حدیث طبری از ابن عباس آمده که: «موسی(ع)، برگشت تا نزد تخت سنگ رسید، در آنجا ماهی را دید، ماهی فرار کرد و در آب به این سو و آن سو می‌رفت و خود را به دریا می‌زد. موسی(ع) هم او را دنبال نمود، با عصای خود به آب می‌زد و آب کنار می‌رفت تا او را بگیرد، از این به بعد ماهی هر جا که از دریا می‌گذشت خشک می‌شد و مانند تخت سنگ می‌گردید». (طبری، ۱۳۷۵: ۳۷۰/۱)

ج) سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که، ابی بن کعب می‌گفت: «پیامبر خدا (ص) فرمود: روزی موسی(ع) در میان بنی اسرائیل، سخنرانی می‌کرد. از او پرسیدند داناترین مردم کیست؟.... خداوند به او وحی کرد در محل تلاقی دو دریا، بنده‌ای است از تو عالمتر... یک ماهی در زنبیل بگذار و حرکت کن... ماهی در زنبیل به جنبش در آمد و در دریا افتاد و دریا شکافته شد. خداوند آب دریا را از پر کردن شکاف، منع کرد و آب همچون طاقی بر سر ماهی قرار گرفت. موسی(ع) گفت: این همان چیزی بود که ما بدنبال آن بودیم» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴۴/۶)

بنابراین داستان آب حیات دلیل قاطعی ندارد. از ظاهر این آیه خواسته‌اند استفاده کنند که ماهی زنده شد و به اعماق دریا رفت. لکن ظاهر آیه، چنین دلالتی ندارد. ممکن است بنا به عللی ماهی بیجان در آب افتاده و در اعماق دریا مخفی شده باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۴۲/۱۳) مطالب این داستان، سراسر حیرت‌انگیز و خارق عادت است؛ و ممکن است قضیه زنده شدن ماهی هم واقعیت داشته باشد چنان‌که در برخی از روایات هم به آن اشاره شده است.

۵) نتیجه

در عرصه تفسیر تنها روایاتی حجت هستند که به صورت متواتر و طریق مطمئن رسیده باشند که دلیل این سخن سیره عقلا می‌باشد و خبر واحد در صورتی حجت است که همراه با قرائن مفید علم باشد. تحلیل روایات از طریق ارائه اطلاعات بیشتر درباره مفاهیم داستان قرآنی حضرت موسی و خضر(ع) به بازسازی و شکل‌دهی کامل آن در برخی عناصر داستان ما را یاری می‌رساند و با تحلیل روایات درمی‌یابیم که خضر(ع) پیامبر بوده است و به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن، عمق حوادث و پدیده‌ها بود. او یک دانشمند الهی بود و مشمول رحمت خاص پروردگار و مامور به باطن و نظام تکوینی جهان و آگاه از پاره‌ای از اسرار بود، در حالی که حضرت موسی(ع) از پیامبران اولوالعزم و پیشگامان رسالت بود، ولی تعلیم برخی نکات توسط خضر(ع) به ایشان، نقصان مقام علمی آن پیامبر بزرگ محسوب نمی‌شود.

۱. از مجموع آیات و روایات مربوط به داستان حضرت موسی و خضر(ع) استفاده می‌گردد، علمی نزد خضر وجود داشت که بر اساس ولایت و رحمت خاص و مطلقه الهی نصیب او گردیده بود و این علوم، دخالتی در مسأله رسالت و نبوت حضرت موسی(ع) نداشته‌اند، منشأ علم خضر(ع) همان منشأ علم حضرت موسی(ع)؛ یعنی تعلیمات الهی و ابلاغ از سوی خداست. از این رو، آنچه ولی خدا حضرت خضر نبی(ع) را برجستگی می‌بخشید همان احاطه‌ای است که بر اثر رحمت ویژه خدا و علم لدنی به دست آورده بود؛ چنان‌که بی‌صبری و ناهماهنگی موسی(ع) در این مرحله نیز ناشی از فقدان همین احاطه خبیرانه و آن میزان از علم لدنی بود. ظاهر کلام قرآن در همه این موارد، آن است که خدای سبحان به‌طور مستقیم امر آموزش پیامبران را برعهده گرفته است؛ گاهی این تعلیم غیبی با واسطه استادی الهی صورت می‌پذیرد.



۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی: مکتبه مصطفی البار.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۰)، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، قم: دار الحدیث.
۴. _____، (۱۳۹۵)، کمال الدین و تمام النعمة، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵. ابن حزم، جمهره، (۱۴۰۳)، أنساب العرب، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۶. ابن قتیبہ، عبد الله بن مسلم، (۱۹۸۱م)، غریب القرآن، بیروت: مکتبه الهلال.
۷. ابن کثیر دمشقی، ابو الفداء اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷)، البدایة و النهایة، بیروت: دار الفکر.
۸. ابن حبیب، محمد، (۱۳۶۱)، کتاب المَحَبَّر، چاپ ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد: دکن چاپ افست بیروت.
۹. ابوالیمین علیمی، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۲۰)، الأتس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، اردن: مکتبه دنیس.
۱۰. اقفہسی، احمد بن عماد الدین، (۱۴۲۷)، أخبار نیل مصر، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیة.
۱۱. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، (۱۴۲۰)، البحر المحیط فی تفسیر، بیروت: دار الفکر.
۱۲. ایزد گشنب، اسدالله، (۱۳۴۹)، «اسرار العشق: تفسیر سوره یوسف آیات مصاحبه خضر و موسی و منتخبی از مثنویات و غزلیات و منظومه روح العرفان»، چاپ سوم، تهران: بی.نا.
۱۳. آلوسی، سید محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۴. بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
۱۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱)، صحیح بخاری، استانبول: چاپ محمد ذهنی افندی.
۱۶. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰)، تفسیر البغوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. بیضاوی، عبدالدین عمر، (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و اسرار التاویل، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۳۷۲)، قصص الانبیاء، بیروت: المکتبه الثقافیة.
۱۹. جعفری، یعقوب، (۱۳۷۶)، تفسیر کوثر، چاپ اول، قم: هجرت.
۲۰. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۹)، سیره پیامبران در قرآن، چاپ ششم، قم: نشر اسراء.
۲۱. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۱)، تفسیر تسنیم، قم: نشر اسراء.
۲۲. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دارالفکر.
۲۳. حیدری، علی، (۱۳۸۶)، «تأویل در قرآن (با نگاهی به داستان موسی و خضر(ع))»، روزنامه کیهان، سه شنبه ۱۹ تیر ۱۳۸۶، شماره ۱۸۸۴۶.

بررسی تحلیلی ظرایف و اشارات داستان حضرت موسی و خضر(ع) ... ۲۴۳

۲۴. خالدی، صلاح عبدالفتاح، (۱۴۲۸)، مع قصص السابقین فی القرآن، چاپ پنجم، دمشق: دار القلم.
۲۵. خبرگزاری ایرنا، (۱۳۹۰)، «نگاهی به مقام حضرت یوشع نبی(ع) در دل یکی از غارهای شمال لبنان»، تاریخ انتشار: ۱۳۹۰/۳/۴، آدرس سایت: <http://www.irna.ir/fa/News>.
۲۶. داوودی مقدم، فریده، (۱۳۹۳)، «تحلیل ادبی زبان داستانی موسی(ع) و خضر از منظر نظام‌های گفتمانی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی - قرآنی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۱۵۸-۱۸۲.
۲۷. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی تفسیر الماثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۸. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۸۸)، قرآن در اسلام، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب.
۲۹. _____، (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۳۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
۳۲. _____، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، (۱۴۱۵)، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان.
۳۵. عسقلانی، ابن حجر، (۱۳۲۸)، الاصابة فی تمییز الاصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۶. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیه.
۳۷. فخر رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۸. فرمانیان، مهدی و موسوی نژاد، سید علی، (۱۳۸۶)، زبیده «تاریخ و عقاید»، قم: نشر ادیان.
۳۹. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر.
۴۰. قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۴۱۲)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۴۱. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷)، تفسیر القمی، قم: دار الکتب.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸)، تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ترجمه محمد علی اردکانی، قم: دار الحدیث.
۴۳. _____، (۱۴۰۷)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۴۴. گرجی، مصطفی، (۱۳۸۴)، «تحلیل بوطیقایی قصه موسی و خضر در مثنوی و کشف الاسرار»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۹ و ۱۰، صفحه ۲۰۰-۱۸۱.
۴۵. مامقانی، عبدالله، (۱۳۵۲)، تنقیح المقال فی احوال الرجال: المطبعة الحیریه.
۴۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴۷. محققیان، زهرا، (۱۳۹۴)، «دلالت‌های تربیتی داستان موسی و خضر»، فصلنامه اندیشه نوین تربیتی، سال ۱۱، شماره ۴۴، صفحه ۱۷۸-۱۵۱.
۴۸. مراغی، احمد بن مصطفی، (بی‌تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۹. مزی، یوسف، (۱۴۰۳)، تهذیب الکمال، بیروت: مؤسسه الرساله.
۵۰. مسعودی، عبدالهادی، (۱۳۹۵)، تفسیر روایی جامع، چاپ اول، قم: دار الحدیث.
۵۱. مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.
۵۲. مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۰)، اصول فقه، قم: منشورات فیروزآبادی.
۵۳. معرفت، محمدهادی، (۱۳۸۹)، تنزیه الانبیاء (از آدم تا خاتم)، چاپ دوم، قم: انتشارات ائمه (ع).
۵۴. مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵۷. _____، (۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۵۸. _____، (۱۴۲۱)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، چاپ اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۵۹. هروی، علی بن ابوبکر، (۱۴۲۳)، الاشارات الی معرفه الزیارات، (محقق/مصحح: علی عمر)، چاپ اول، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.